

علی ربانی گلپایگانی


بسم الله الرحمن الرحيم

خلافت و امامت در کلام اسلامی

نویسنده:

علی ربانی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیهالسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلافت و امامت در کلام اسلامی

مشخصات کتاب

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

ناشر:بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

امامت، مهم‌ترین جایگاه بحث‌های کلامی

بحث و گفت و گو درباره‌ی خلافت و امامت، یکی از مهم‌ترین و دیرین‌ترین بحث‌ها و گفت و گوهایی است که در جهان اسلام، پس از رحلت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله میان مسلمانان مطرح شده است. اگرچه پیش از این مسئله، درباره‌ی مسائل دیگری اختلاف نظر پیدا شد، امّا اختلاف در فلسفه‌ی امامت و خلافت، دارای ویژگی‌های بی مانندی بود. عبدالکریم شهرستانی، پس از اشاره به پاره‌ای از اختلافات و مباحثه‌هایی که به هنگام رحلتپیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و پس از آن، میان مسلمانان رخ داد، می‌گوید:پنجمین اختلاف آنان - که بزرگ‌ترین اختلاف میان امّت اسلامی به شمار می‌رود - اختلاف‌شان درباره‌ی امامت بود؛ زیرا، درباره‌ی هیچ یک از قواعد دینی، در هیچ زمانی، چنان نزاع و ستیزی که درباره‌ی امامت در گرفته است، رخ نداده است.وی، آن گاه به ماجرایی که در سقیفه‌ی بنی ساعده اتّفاق افتاد، اشاره کرده، گفته است:مهاجران و انصار، درباره‌ی امامت، اختلاف کردند. انصار گفتند: «امیری از ما و امیری از شما، عهده دار امر خلافت و امامت گردد.» و سعد بن عباده را - که بزرگ و رهبر آنان بود - از طرف خود پیشنهاد کردند. در این هنگام، ابوبکر و عمر، وارد سقیفه شدند. عمر که از پیش، مطالبی را در نظر گرفته بود تا در آن جمع و درباره‌ی امامت ایراد کند، می‌خواست سخن بگوید، ولی ابوبکر مانع شد و خود به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، مطالبی را ایراد کرد.عمر می‌گوید: «او، همان چیزهایی را گفت که من در نظر داشتم بگویم. گویا، او، از غیب آگاه بود. پس از پایان یافتن سخنان ابوبکر و قبل از آن که انصار مطلبی بگویند، من با ابوبکر بیعت کردم، و مردم نیز با او بیعت کردند و در نتیجه، آتش فتنه خاموش شد. جز این که بیعت با ابوبکر، کاری شتاب زده و دور از تدبیر بود که خداوند، مسلمانان را از شرّ آن حفظ کرد. پس اگر فردی دیگر، آن را تکرار کند، وی را بکشید. پس، هرگاه فردی بدون مشورت با مسلمانان با فرد دیگری بیعت کند، آن دو، خود را به هلاکت افکنده‌اند، و قتل‌شان واجب است.».شهرستانی، آن گاه به تبیین این مطلب پرداخته است که «چرا انصار بیعت با ابوبکر را پذیرفتند و از پیشنهاد خود مبنی بر این که هر یک از مهاجران و انصار، رهبری داشته باشند، دست برداشتند؟». او می‌گوید:انصار، بدان جهت از پیشنهاد خود منصرف شدند که ابوبکر از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله روایت کرد که آن حضرت فرمود: «الأئمّهٔ من قریش؛ رهبران امّت اسلامی، از قریش‌اند.».آن گاه افزوده است:این، بیعتی بود که در سقیفه واقع شد. آن گاه، مردم به مسجد آمدند و با ابوبکر بیعت کردند، جز گروهی از بنی هاشم، و ابوسفیان از بنی امیه، و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام که به تجهیز بدن پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و تدفین او مشغول بود و در این منازعه شرکت نداشت. [۱] .اینک، ما، در پی تحلیل و بررسی ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده نیستیم، غرض از نقل این مطلب، بیان اهمّیّت مسئله‌ی امامت و خلافت از دیدگاه مسلمانان صدر اسلام است.این که انگیزه‌ی شرکت کنندگان در سقیفه چه بود، در نتیجه‌ی یاد شده، تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا، خواه، انگیزه‌ی آنان را حفظ اسلام و جلوگیری از فتنه‌های احتمالی که اسلام و مسلمانان را تهدید می‌کرد، بدانیم و خواه، مسئله‌ی مقام و ریاست و نظایر آن، در هر دو صورت، رفتار آنان، گویای این حقیقت است که خلافت و امامت، مسئله‌ای مهم و اساسی است و از مسایل محوری در جهان اسلام به شمار می‌رود.شرکت نکردن امام علی‌علیه السلام در سقیفه و وارد نشدن در آن اختلاف، یکی، بدان جهت بود که وی، حفظ حرمت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله را در آن

زمان بر هر امر دیگری ترجیح می‌داد و بر آن بود که در آن فاصله‌ی کوتاه، مسلمانان را خطری تهدید نخواهد کرد، و دیگری، این که به اعتقاد او، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در حیات خود، برای چنین مسئله‌ی مهمّی چاره اندیشی کرده و جانشین خود را در فرصت‌ها و مناسبت‌های مختلف - مانند غدیر خم - تعیین کرده است.بحث درباره‌ی امامت و خلافت، صرفاً، یک بحث تاریخی نیست تا در شرح و تبیین یک رخداد مهم در تاریخ اسلام خلاصه شود؛ زیرا، امامت، اَبعاد و زوایای مهم دیگری نیز دارد. این مسئله، با حیات فکری، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی امّت اسلامی، رابطه‌ای استوار و تعیین کننده دارد. جایگاه مهم و برجسته‌ی بحث امامت در تفکّر و تعالیم اسلامی از همین ابعاد اساسی و سرنوشت ساز آن، ناشی می‌شود. با تبیین ماهیّت امامت، این مسئله، روشن‌تر خواهد شد.در این جا یادآوری این نکته لازم است که شیعه، امامت را از اصول دین و عقاید اسلامی می‌داند، ولی معتزله و اشاعره و دیگر مذاهب کلامی، آن را از فروع دین و احکام عملی اسلام می‌شمارند. ریشه‌ی این دو دیدگاه، این است که از نظر شیعه، نصب و تعیین امام، از شئون خداوند است و در تعیین امام، به «انتصاب» قائل است، ولی مذاهب دیگر، نصب و تعیین امام را از شئون و وظایف مکلّفان می‌دانند و در تعیین امام، به «انتخاب» معتقد هستند.در بحث‌های آینده، در این باره، بیش‌تر سخن خواهیم گفت، یادآوری آن در این بحث، برای بیان این مطلب است که دو دیدگاه یاد شده، در لزوم امامت و اهمّیّت آن، اختلافی ندارند؛ زیرا، از فروع دینی بودن، سبب نمی‌شود که مسئله‌ای اهمّیّت‌اش کم باشد. نماز، از فروع دین است، ولی این امر، با جایگاه مهم آن در آیین اسلام، منافات ندارد.البته، اعتقاد به این که امامت در زمره‌ی اصول عقاید دینی قرار دارد، منزلت و جایگاه بهتری را به مسئله‌ی امامت می‌بخشد.

حقیقت امامت

واژه‌ی امامت، در لغت، به معنای «رهبری و پیشوایی» است و «امام» را «مقتدا و پیشوا» گویند، خواه، آن مقتدا و پیشوا، انسانی باشد یا چیزی دیگر. ابن فارس گفته است: «امام، فردی (یا چیزی) است که در کارها به او اقتدا می‌شود، و پیامبرصلی الله علیه وآله امام و پیشوای همه‌ی امامان است، و خلیفه‌ی پیامبر، امام رعیّت و مردم است، و قرآن، امام و پیشوای مسلمانان است». [۲] .قرآن کریم، همان گونه که برخی از انسان‌ها را «امام» نامیده، کتاب آسمانی حضرت موسی‌علیه السلام را نیز «امام» خوانده است. درباره‌ی حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌فرماید: «إنّی جاعلك للناس إماماً» [۳] و درباره‌ی بندگان خاصّ الهی می‌فرماید، آنان، از خداوند می‌خواهند که آنان را پیشوای پرهیزگاران قرار دهد: «وَاجْعلنا للمتقین إماماً» [۴] و درباره‌ی کتاب حضرت موسی‌علیه السلام می‌فرماید: «و من قبله کتاب موسی إماماً و رحمة» [۵] .قرآن کریم، «لوح محفوظ» را نیز «امام مبین» دانسته و فرموده است: «وکلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین» [۶] .متکلّمان اسلامی، امامت را به «ریاست و رهبری جامعه‌ی اسلامی در زمینه‌ی امور دنیوی و دینی» تعریف کرده‌اند. نمونه‌هایی از تعاریف آنان را ذیلاً یادآور می‌شویم:۱- الإمامة رئاسة عامّة فی أُمور الدین و الدنیا بالأصالة فی دارالتکلیف؛ [۷] امامت، رهبری عمومی و بالأصالة در زمینه‌ی امور دین و دنیا در سرای تکلیف است.۲- الإمامة رئاسة عامّة فی أُمور الدین والدنیا بالأصالة؛ [۸] امامت، رهبری عمومی و بالاصاله (در مقابل بالنیابة) در امور دینی و دنیوی است.۳- الإمامة رئاسة عامّة فی أُمور الدین والدنیا لشخص من الأشخاص نیابةً عن النبی‌صلی الله علیه وآله [۹] امامت، رهبری عمومی مسلمانان درامور‌دینی و دنیوی به عنوان نیابت از پیامبر است.نیابی بودن امامت نسبت به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم با اصالی بودن آن نسبت به دیگر مسلمانان - چنان که در تعریف قبل آمده است - منافات ندارد.۴- الإمامة رئاسة عامّة فی أُمور الدین والدنیا لشخص من الأشخاص؛ [۱۰] .۵- الإمامة خلافة الرسول فی إقامة الدین، بحیث یجب اتّباعه علی کافّة الأمّة. [۱۱] قید اخیر در این تعریف، ناظر به عمومی بودن امامت است.۶- الإمامة رئاسة عامّة فی أمر الدین والدنیا، خلافةً عن النبی‌صلی الله علیه وآله. [۱۲] .توضیحات۱- مقصود از قید «بالأصالة» در تعریف‌های یکم و دوم، احتراز از رهبری مسلمانان به نیابت خاصّه یا عامه از جانب امام است، مانند

نوّاب خاصّه و عامّه‌ی امام عصرعلیه السلام و مانند والیانی که از طرف امیرالمؤمنین‌علیه السلام و دیگر خلفا برای ولایات و مناطق مختلف تعیین می‌شدند.۲- مقصود از «دارالتکلیف» این است که امامت مصطلح در علم عقاید و کلام، امامت مردم در سرای دنیا است و امامت به معنایی که در آیات قرآن درباره‌ی قیامت آمده است، از این بحث بیرون است: «یوم ندعو کلَّ أُناس بإمامهم».۳- مقصود از «نیابهٔ عن النبی» همان مفهومی است که از کلمه‌ی «خلافت» در قید «خلافهٔ عن النبی» منظور است؛ یعنی، هر دو قید، ناظر به این است که امامت، مربوط به زمان پس از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است و امام، خلیفه و جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله به شمار می‌رود.البته، واژه‌ی «خلافت» از واژه‌ی «نیابت» مناسب‌تر است؛ زیرا، نیابت، معمولاً، در جایی به کار می‌رود که رهبر یک جامعه زنده است، ولی چون خود حضور مستقیم ندارد، فردی را به عنوان نایب و جانشین خود بر می‌گزیند. مانند نوّاب خاصّ امام زمان‌علیه السلام ولی کلمه‌ی «خلافت» که ترجمه‌ی فارسی آن «جانشین» است، در هر دو مورد به کار می‌رود.۴- از آن چه گفته شد، نادرستی این نظریّه که گاهی تفاوت میان دیدگاه شیعه و اهل سنّت را در باب امامت، به این صورت بیان می‌کند که شیعه، قائل به امامت، و اهل سنّت قائل به خلافت است، روشن گردید؛ زیرا، در این باره که رهبر امّت اسلامی پس از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به عنوان جانشین آن حضرت، عهده دار امر امامت و رهبری مسلمانان می‌شود، میان شیعه و اهل سنّت، اختلافی وجود ندارد. خلافت و امامت، دو عنوان برای یک حقیقت‌اند و هر یک به جنبه‌ای از آن نظر دارد. خلافت، ناظر به جنبه‌ی ارتباط آن با خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله است، و امامت، ناظر به جنبه‌ی ارتباط آن با امّت اسلامی، است. بدین جهت، هم در روایات و هم در کلمات متکلّمان اسلامی، هر دو اصطلاح به کار رفته است.۵- از تعاریف یاد شده به دست می‌آید که متکلّمان اسلامی، اعم از شیعی و سنّی، امامت را صرفاً یک مقام و منصب سیاسی که عهده‌دار بر قراری نظم و امنیّت اجتماعی و سامان بخشیدن به امور مادّی و مسائل مربوط به حیات دنیوی بشر است، نمی‌دانند، بلکه آن را مقام و منصبی دینی می‌دانند که اقدام به آن، یک تکلیف دینی به شمار می‌رود. بر این اساس، قلمروِ رهبری امام، امور دینی و دنیوی، هر دو، است.آری، در این که «رسالت امام در حوزه‌ی امور دینی چیست؟ آیا تبیین شریعت نیز از وظایف و شئون امام است یا او، صرفاً، مسئول اجرای احکام الهی است؟»، میان متکلّمان شیعه و اهل سنّت، اختلاف نظر وجود دارد که در آینده بررسی خواهیم کرد.از این جا، نادرستی دیدگاه کسانی که گمان کرده‌اند از نظر متکلّمان اهل سنّت، امامت، صرفاً، یک مقام و منصب دنیوی است و جنبه‌ی دینی و معنوی ندارد، به دست آمد.از دیدگاه آنان، امامت، از دو نظر، جنبه‌ی دینی و معنوی دارد: یکی، از این جنبه که امام، خلیفه و جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله است و اگر به انتخاب اهل حل و عقد تعیین می‌شود، انتخاب آنان، جنبه‌ی طریقیّت و کاشفیّت دارد، مانند اجماع که طریق کشف حکم شرعی است. و دیگری، از این جنبه که حفظ و اجرای دین، از اهداف و اغراض امامت است.در بحث‌های آینده این دو مطلب روشن‌تر خواهد شد.

وجوب امامت

اشاره

اکثریّت قاطع مذاهب و متکلّمان اسلامی، امامت را واجب می‌دانند، اگر چه در این که «وجوب امامت وجوب کلامی است یا فقهی؟ عقلی است یا نقلی؟»، اختلاف نظر دارند. برای روشن شدن این مطلب، دیدگاه مذاهب کلامی را یادآور می‌شویم:۱- مذهب امامیّه: از نظر امامیّه، وجوب امامت، وجوب کلامی است (وجوب علی الله) و نه وجوب فقهی (وجوب علی الناس). مقصود از وجوب کلامی، این است که فعلی، مقتضای عدل یا حکمت یا جود یا رحمت یا دیگر صفات کمال الهی است، و چون ترک چنین فعلی، مستلزم نقص در ساحت خداوندی و در نتیجه، محال است، پس انجام دادن آن، واجب و ضروری است. البته، کسی،

آن فعل را بر خداوند واجب نمی‌کند، بلکه او، خود، به مقتضای صفات کمال و جمال‌اش، آن را بر خود واجب می‌کند، چنان که فرموده است: «کتب ربُّکم علی نفسِهِ الرحمةَ» و نیز فرموده است: «إنَّ علَینا للهدی» و آیات دیگر. [۱۳] امامیّه، امامت را مقتضای حکمت و لطف خداوند می‌دانند و بر این اساس، آن را بر خداوند واجب می‌شمارند.خواجه نصیرالدین در این باره گفته است:الإمامیّةُ یقولون: «نصبُ الإمام لطفٌ؛ لأنّه یقرّب من الطاعة و یبعِّد عن المعصیة واللطف واجب علی اللّه تعالی.» [۱۴] امامیّه، می‌گویند: «نصب امام، لطف است؛ زیرا، مردم را به طاعت نزدیک می‌کند و از معصیت دور می‌سازد و لطف بر خداوند واجب است.».۲- مذهب اسماعیلیّه: مشهور این است که اسماعیلیه نیز مانند امامیّه، وجوب امامت را وجوب کلامی (وجوب علی اللّه) می‌دانند، با این تفاوت که از نظر آنان، فلسفه‌ی وجوب امامت، تعلیم معرفت خداوند به بشر است. فاضل مقداد گفته است: «اسماعیلیّه، امامت را بر خداوند واجب می‌دانند تا معرفت خداوند را به بشر تعلیم دهد.»، [۱۵] ولی محقّق طوسی، این مطلب را نپذیرفته و گفته است:آنان، به وجوب علی الله، اعتقاد ندارند و به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، لکن معرفت خدا را واجب می‌دانند و بر این عقیده‌اند که معرفت خداوند، از دو راه حاصل می‌شود: یکی، نظر و تفکّر عقلی، و دیگری، تعلیم به واسطه‌ی امام. بر این اساس، معرفت امام، واجب، و اطاعت از او لازم است. [۱۶] .وی، در کتاب قواعد العقاید، گفته است، اسماعیلیّه، وجوب امامت را «وجوب من الله» می‌دانند، [۱۷] امّا در باره‌ی این که «مقصود از وجوب من الله چیست؟» توضیحی نداده است، ولی با توجّه به آرای فلسفی اسماعیلیّه در باره‌ی سلسله مراتب وجود ممکنات و جایگاهی که امام در این سلسله مراتب دارد، می‌توان مقصود از «وجوب من الله» را به دست آورد.اسماعیلیّه، عالم ممکنات را به دو عالم باطن (امر و غیب) و عالم ظاهر (خلق و شهادت) تقسیم کرده‌اند. عالم باطن یا امر، مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح است و نخستین موجود در این عالم، «عقل اوّل» است و سپس عقول دیگر و نفوس قرار دارند. آنان، امام را مَظهر عالم باطن یا عالم امر می‌دانند و رتبه‌اش بر نبیّ – که مظهر نفس است – برتر است. از این رو، معرفت به خداوند، جز توسط امام، حاصل نمی‌شود. [۱۸] بنابراین، نسبت وجود امام با وجود خداوند، نسبت مَظهر و ظهور و مَجلی و تجلّی است؛ یعنی، وجود خداوند، در وجود امام، متجلّی می‌گردد. تجلّی و ظهور، جز از جانب خداوند نیست و چون این تجلّی و ظهور، مقتضای کمال و جمال ذاتی و صفاتی خداوند است، بنابراین، امامت، وجوب من الله خواهد بود.۳- مذهب زیدیّه: زیدیّه، اگرچه به عنوان یکی از فرقه‌های شیعه به شمار می‌رود، ولی در طول تاریخ آن، گرایش‌های فکری و مذهبی گوناگونی پدید آمده است. برخی از آنان، به نصٍّ در امامت اعتقاد دارند و امام علی‌علیه السلام را جانشین بلافصل پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله می‌دانند. آنان، امام پس از امیرالمؤمنین‌علیه السلام را امام حسن مجتبی‌علیه السلام و امام پس از او را امام حسین‌علیه السلام می‌دانند. از نظر آنان، تنها، این سه امام، به صورت خاص به امامت منصوب شده‌اند و دیگر امامان، منصوب به نصب عام‌اند. بدین صورت که هر یک از فرزندان حضرت فاطمه زهراعلیها السلام که عالم و زاهد و شجاع باشد و قیام کند و مردم را به مبارزه با ستمگران دعوت کند، «امام» خواهد بود؛ یعنی، چنین فردی، از سوی خداوند، به امامت منصوب شده است. مطابق این دیدگاه، وجوب امامت، وجوب علی اللّه، خواهد بود. چنان که خواجه نصیرالدین طوسی، زیدیّه و کیسانیّه [۱۹] و امامیّه را از طرفداران «وجوب علی الله» در مسئله‌ی امامت بر شمرده است. [۲۰] .برخی دیگر از زیدیّه، به وجود نصّ در امامت اعتقاد ندارند و عقیده‌ی آنان در این مسئله، همانند عقیده‌ی معتزله و اهل سنّت است. طبعاً، این گروه، امامت را واجب علی الناس می‌دانند و نه واجب علی الله. [۲۱] مؤلِّف مواقف گفته است: «زیدیّه، به وجوب عقلی امامت معتقد بودند.». [۲۲] .۴- معتزله: اکثریّت قاطع معتزله، امامت را واجب می‌دانند و تنها، دو متکلّم معتزلی، یعنی ابوبکر اصمّ و هشام بن عمرو فوطی، به وجوب امامت اعتقاد نداشته‌اند. ابوبکر اصمّ، گفته است: «هرگاه عدل و داد در جامعه حکم فرما باشد، نیازی به امام نیست، امّا هر گاه ظلم و جور بر جامعه حاکم باشد، امام، لازم است.». هشام بن عمرو فوطی، دیدگاهی مخالف وی داشته است. به گمان وی، هرگاه عدل و انصاف بر جامعه سایه گستر باشد، امام، لازم است تا احکام شرع را اجرا کند – زیرا، در این صورت، مردم از او اطاعت خواهند کرد – امّا هر گاه ظالمان و

ستمکـاران بر جامعه حکومت کننـد، جامعه، از امام اطاعت نخواهـد کرد، و وجود امام در چنین جامعه‌ای، موجب تعمیق و گسترش نزاع و اختلاـف خواهـد شـد.اکثریّت معتزله – که به وجوب امـامت اعتقـاد دارنـد – از نظر عقلی یا نقلی بودن وجوب آن، دو دسته شده‌اند. جاحظ، ابوالقاسم کعبی، ابوالحسین خیاط، ابوالحسـین بصـری، وجوب آن را عقلی و دیگران، وجوب آن را نقلی (شرعی) دانسته‌اند. [۲۳] به گفته‌ی علّامه حلی، معتزله‌ی بغـداد، به وجوب عقلی امامت معتقـد بوده‌انـد. [۲۴] .در هر حـال، وجوب امامت از نظر آنـان، «وجوب علی النـاس» است و نه «وجوب علی الله». به عبـارت دیگر، وجوب امـامت از نظر معتزله، وجوب فقهی است و نه وجوب کلامی.۵- خوارج: اقوال متکلّمـان درباره‌ی دیـدگاه خوارج درباره‌ی وجوب و عـدم وجوب امامت، مختلف است. برخی از آنان، اعتقاد به عدم وجوب امامت را، به طور مطلق، به خوارج نسبت داده‌اند. فخر الدین رازی، [۲۵] محقّق طوسی [۲۶] عضدالدین ایجی [۲۷] از این دسته‌اند. سعد الـدین تفتازانی و فاضل مقـداد، قول به عـدم وجوب امامت را به فرقه‌ی نجـدات (پیروان نجدهٔ بن عامر) نسبت داده‌اند. [۲۸] .علاّـمه حلّی، قـول به عـدم وجـوب امـامت را به جمـاعتی از خوارج نسبت داده است. [۲۹] شهرستانی، نظریّه‌ی عـدم وجوب امـامت را به فرقه‌ی محکِّمه (نخستین فرقه خوارج که در جریـان جنـگ صـفین پدیـد آمـد) نسبت داده، گفته است: «وجوّزوا أنْ لایکون فی العالم إمامٌ أصلاً». [۳۰] .در هر حال، تنها فرقه‌ای که از فرقه‌های خوارج باقی مانده است، فرقه اباضـیّه است و آنان هم به وجوب امامت اعتقاد دارنـد. علی یحیی معمّر گفته است: «ولایجوز أنْ تبقی الأمـهٔ الاسـلامیهٔ دونَ إمامٍ أو سـلطان [۳۱] جایز نیست که امّت اسـلامی، بـدون امام یا سـلطان باشـد.».مؤلّف کتاب جواهر النظام – از علمای اَباضـیه‌ی عمّان – نیز بر لزوم نصب امـام تصـریح کرده است. [۳۲] .۶- اشـاعره: اشـاعره، به وجـوب امـامت معتقدنـد، لکن از آن جـا که به حسن و قبـح عقلی و وجوب علی الله اعتقـاد ندارنـد، طبعـاً، وجوب امـامت را وجوب علی الناس و نقلی می‌داننـد. قاضـی عضـد الـدین ایجی گفته است: «نصب الإمام عنـدنا واجبٌ علینا سـمعاً.» [۳۳] این مطلب، در همه‌ی کتاب‌هـای کلاـمی اشـاعره، بیـان شـده و مورد قبول همه‌ی آنان است.۷- ماتریـدیّه: متکلّمان ماتریـدی نیز بر وجوب امامت، اتّفاق نظر دارنـد. وجوب امامت از نظر آنان، وجوب فقهی و علی الناس است. ماتریدیه، در نقلی بودن وجوب امامت، با اشاعره همداسـتان‌اند. ملا علی قاری، شارح فقه اکبر گفته است: «مذهب اهل سنّت و جمـاعتی از معـتزله، ایـن اسـت کـه نصـب امـام، بر مسـلمانان واجـب است و وجـوب آن نقلی است.». [۳۴] .دلاـیلی که متکلّمان ماتریـدی بر وجوب امـامت آورده‌انـد، برخی، نقلی، و برخی، عقلی – نقلی است؛ یعنی، از باب ملازمات عقلیّه است. [۳۵] این نحوه اسـتدلال، در کلمات اشاعره، نیز آمده است. بنابراین، مقصود آنان از نفی عقلی بودن وجوب امامت، دلیل عقلی خالص (مستقلات عقلیه) است.۸- وهـابیّت: محور بحث‌های کلامی در کتاب‌های اعتقادی وهابیّت، مسـئله‌ی توحیـد و شـرک است و مسائل دیگر، یا مورد توجّه قرار نگرفته و یـا در حـدِّ اشـاره و به اجمـال مطرح شـده است. از این روی، آنـان، دربـاره‌ی خلافت و امامت، بحث قابل توجّهی ندارنـد. یکی از وهابیّان معاصـر، در شـرح کتاب لمعهٔ الاعتقاد (تألیف ابن قـدامّه مقدسـی، متوفّای ۶۲۰ ه) سـخنی دارد که دیـدگاه آنان را در این باره روشن می‌کنـد. عبارت وی، چنین است:الخلافهُ منصبٌ کبیر و مسؤولیّهٔ عظیمـهٔ و هی تولّی تـدبیر أُمور المسلمین بحیث یکون هو المسؤول الأوّل فی ذالک، و هی فرضٌ کفایهٌ؛ لأنّ أُمور الناس لاتقوم إلاّ بها؛ [۳۶] خلافت، منصبی بزرگ و مسـئولیّتی عظیم است و آن، عبارت است از عهده دار شدن تدبیر امور مسلمانان به گونه‌ای که وی (خلیفه و والی) مسئول نخستین در ایـن بـاره بـه شـمار می‌رود. خلاـفت، واجب کفـایی است؛ زیرا، امـور مردم، بـدون آن قـوام نخواهـد یـافت.عبـارت اخیر، این را می‌رسانـد که وجوب خلاـفت و امـامت، وجوب عقلی – نقلی است؛ یعنی، از یـک سو، نیـاز به خلاـفت، یـک نیاز اجتماعی است و عقل، به روشـنی، به آن حکم می‌کند، و از سوی دیگر، آن چه نیاز ضـروری جامعه‌ی بشـری به شـمار می‌رود، مورد اهتمام شریعت اسلام نیز هست.

دلایل وجوب امامت

اشاره

ادله‌ی وجوب امـامت را می‌توان به سه دسـته تقسـیم کرد:۱- ادلّـه‌ی نقلی محض؛ یعنی، ادلّـه‌ای که به صـورت مسـتقیم و روشن، از نصـوص و ظواهر دینی اسـتفاده می‌شود.۲- ادلّه‌ی عقلی خـالص؛ یعنی، ادلّه‌ای که همه‌ی مقـدّمات آن‌هـا، از قواعـد و اصـول عقلی تشـکیل می‌شود (مستقلّات عقلیّه).۳- ادلّـه‌ی عقلی - نقلی؛ یعنی، ادلّـه‌ای کـه برخی از مقـدّمات آن‌هـا، عقلی، و برخی دیگر، نقلی است (ملازمـات عقلیّه).اینـک، به تبیین ادّله‌ی وجوب امـامت می‌پردازیم و پس از تقریر و تبیین هر دلیـل، عقلی یا نقلی بودن آن را بیان خواهیم کرد.

آیه‌ی اولی الامر

قرآن کریم، اطـاعت و پیروی از «أُولی الأـمر» را بر مسـلمانان واجب کرده و فرمـوده است: «یـا أیّهـا الـذین ءامنـوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم»؛ [۳۷] ای مؤمنان، از خداوند و پیامبر و متولّیان امر از خودتان، پیروی کنید.سـعدالدین تفتازانی در کتاب شرح المقاصـد این دلیل را یادآور شـده و گفته است: «وجوب اطاعت از أُولی الأمر، مقتضـی وجوب تحقّق آن است.». [۳۸] .محقّق طوسـی نیز در تلخیص المحصّل، این آیه را به عنوان دلیل نقلی و شـرعی بر وجوب امامت بر شـمرده است. [۳۹] .ممکن است گفته شـود:از وجـوبِ فعلی بر انسـان، نمی‌تـوان وجوب تحقّق بخشـیدن و تحصـیل موضوع آن را اسـتنباط کرد، همـان طور که از وجوب زکـات یـا خمس، نمی‌توان وجوب کسب مـال و ثروتی را که متعلّق زکـات یـا خمس است، نتیجه گرفت، بلکه چنین احکـامی، در حقیقت، به صورت قضیّه‌ی شرطیّه‌اند که بر وجوب تالی در فرض وجود مقدَّم، دلالت می‌کنند و نه بر وجود قطعی مقدَّم؛ یعنی، اگر کسـی، مال زَکَوی به دست آورد، بایـد زکات آن را بپردازد. در بحث ما نیز مفاد آیه، چنین خواهـد شد که اگر اولی الامر، موجود باشـد، بایـد از آنـان اطاعت کرد، امّا این که بایـد اُولی الامر موجود باشـد یا نه، از این آیه به دست نمی‌آیـد.در پاسـخ این اشـکال، می‌توان گفت، اگرچه مقتضای قاعده‌ی اوّلیّه، همان است که گفته شد، ولی در این جا، از قرینه‌ی سیاق، به دست می‌آید که وجود اُولی الأمر، مسلَّم و مفروغ عنه گرفته شـده است؛ زیرا، اُولی الأمر، بر رسول عطف شده است و می‌دانیم که نبوت، امری است قطعی و در وجوب آن، سـخنی نیست.آری، از این آیه، به دست می‌آیـد که وجوب امـامت (اُولی الأـمر)، وجوب کلامی است و نه فقهی؛ یعنی، همـان گونه که نصب و تعیین پیـامبر، فِعْـل خداونـد است، نصب و تعیین امـام نیز فِعْـل خداونـد است.ممکن است گفته شود: «کلمه‌ی «منکم» بیان کننده‌ی این مطلب است که أُولی الأمر را خود مسلمانان بر می‌گزینند.»، ولی این احتمال، اعتبار و ارزش علمی نـدارد؛ زیرا، دربـاره‌ی نبوت نیز کلمه‌ی «من أنفسـهم» آمـده است. مقصود از این گونه تعـابیر، این است که پیـامبر و امـام، از جنس بشـرند و گذشـته از این، از میان خود مردم برگزیـده شده‌اند. برگزیده شدن پیامبر و امام از میان مردم، غیر از برگزیده شدن آنان به دست مردم است.

حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه...

در حـدیث نبوی معروف آمـده است: «مَنْ مات و لم یعرف إمامَ زمانِهِ ماتَ میتـةً جاهلیّةً؛ هر کس بدون این که امام زمان خویش را بشـناسد، از دنیـا برود، به مرگ جـاهلیّت از دنیا رفته است.». [۴۰] .سـعدالدین تفتازانی، در شرح مقاصد [۴۱] و شـرح عقاید [۴۲] و ملاـعلی قـاری در شـرح فقه اکبر، [۴۳] و حـافظ محمـد عبـدالعزیز در کتـاب النبراس [۴۴] و خواجه نصـیرالدین طوسـی در تلخیص المحصل [۴۵] این حدیث را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت مورد استناد قرار داده‌اند.وجه استدلال به حدیث، این است که در این حدیث، معرفت امام، به عنوان یک تکلیف دینی، بر هر مسـلمانی واجب شده است تا آن جا که نشناختن او، اصل ایمان و اسلام

انسان را خدشه دار می‌سازد. روشن است که چنین حکم قطعی، مستلزم آن است که زمان، هیچ گاه، از امام خالی نباشد.از این حدیث، نکته‌ی دیگری نیز استفاده می‌شود و آن، این است که امامت، صرفاً، یک مقام و منصب عادی و در حدّ یک رهبری سیاسی که عهده دار برقراری نظم و امنیّت جامعه‌ی بشری است، نمی‌باشد، بلکه مقام و منصب امامت، با ایمان و دین مردم ارتباط دارد، تا آن جا که نشناختن او، زندگی انسان را به زندگی جاهلیّت پیش از اسلام مبدَّل می‌سازد. از این جا روشن می‌شود که جایگاه امامت در جهان بینی اسلامی، همان جایگاه نبوّت است. همان گونه که نشناختن پیامبر و عدم اطاعت از او، ایمان و اسلام انسان را مخدوش می‌سازد، نشناختن و عدم اطاعت از امام نیز چنین است. در این صورت، شرایط و صفات امام نیز باید در مرتبه‌ی شرایط و صفات پیامبر باشد. این، همان، دیدگاه شیعه در مسئله‌ی امامت است که در بحث‌های آینده هم بیان خواهد شد.

سیره‌ی مسلمانان

با رجوع به سیره‌ی مسلمانان - بویژه مسلمانان صدر اسلام - روشن می‌شود که آنان، وجوب امامت را امری مسلّم و تردیدناپذیر می‌دانستند. از این رو، پس از رحلت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بی درنگ، به این مسئله پرداختند. اگرچه همه‌ی صحابه‌ی پیامبرصلی الله علیه وآله - که در مدینه بودند - در اجتماع سقیفه حضور نداشتند، ولی آنان که شرکت نکرده بودند، هرگز اصل نیاز جامعه‌ی اسلامی به امام را منکر نبودند، بلکه عدم حضور آنان، دلایل دیگری داشت.از جمله کسانی که در سقیفه شرکت نداشت، امام علی‌علیه السلام بود که دلایل عدم حضور حضرت ایشان را در آغاز مقاله اشاره کردیم.در هر حال، اختلافاتی که میان صحابه‌ی پیامبرصلی الله علیه وآله درباره‌ی خلافت و امامت رخ داد، مربوط به مصداق آن بود و نه وجوب آن. خواجه نصیر الدین طوسی، در تقریر این دلیل، گفته است:روشن است که اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله پس از وفات او، بر لزوم اطاعت از امام پس از وی، اجماع داشتند، اگرچه برخی از آنان، معتقد بودند که پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را به امامت نصب کرده است و برخی دیگر می‌گفتند، نصب امام به ما واگذار شده است و آنان، ابوبکر را به عنوان امام و خلیفه برگزیدند و علی‌علیه السلام نیز (پس از مدّتی) با او بیعت کرد. اگر نصب امام، واجب نبود، می‌بایست حدّاقل یکی از افراد، با عمل آنان مخالفت کند. [۴۶] .این استدلال، در غالب کتاب‌های کلامی اهل سنّت نیز آمده است. عضد الدین ایجی، در کتاب المواقف، [۴۷] و سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد [۴۸] و شرح العقائد النسفیّهٔ، [۴۹] و شهرستانی در نهایهٔالأقدام [۵۰] و آمدی در غایهٔالمرام [۵۱] بدان استدلال کرده و به عنوان دلیل اجماع ذکر کرده‌اند. متکلّمان معتزلی نیز به اجماع صحابه، بر وجوب امامت استدلال کرده‌اند. قاضی عبدالجبار گفته است:ابوعلی و ابوهاشم جبّایی و دیگران، به اجماع صحابه، بر وجوب امامت استناد کرده‌اند؛ زیرا، آنان، پس از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله به گونه‌ای به مسئله‌ی امامت اهتمام ورزیدند که بر وجوب آن دلالت می‌کند. آن چه در ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر و سپس خلافت عمر و ماجرای شورا و سرانجام امامت امیرالمؤمنین‌علیه السلام رخ داد، به روشنی، بر وجوب امامت گواهی می‌دهد. [۵۲] .شایان ذکر است که سیره‌ی مسلمانان یا اجماع صحابه بر وجوب امامت، دلیل شرعی مستقلی به شمار نمی‌رود؛ زیرا، مدرک و منشأ آن، یکی از وجوه پیشین و یا وجوهی است که پس از این بر وجوب امامت بیان خواهد شد. اصطلاحاً، چنین اجماعی را «اجماع مدرکی» می‌نامند. غزالی در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد گفته است: «ولَسْنا نکتفی بما فیه من إجماع الأُمهٔ بل ننبّه علی مستند الإجماع؛ [۵۳] ما، در این مسئله (وجوب امامت) به اجماع امّت بسنده نمی‌کنیم، بلکه مستند آن را بیان خواهیم کرد.».

اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی

شکی نیست که شارع مقدّس، از مسلمانان خواسته است که حدود اسلامی را اجرا کنند و مرزهای کشور اسلامی را از تجاوز دشمنان حفظ کنند و پاسدار کیان اسلام و امّت اسلامی باشند. از طرفی، تحقّق این هدف، بدون وجود امام و پیشوایی با کفایت و

تـدبیر، امکان‌پـذیر نیست، و از آن جا که مقدّمه‌ی واجب، چون خود واجب، واجب است، پس نصب امام واجب خواهد بود.ممکن است گفته شود:اگر اجرای حدود و امور دیگری که در استدلال، به آن‌ها اشاره شد، مشروط به وجود امام است، در این صورت، از قبیل واجب مشروط خواهد بود و تحصیل شرط در واجب مشروط، بر مکلَّف واجب نیست. وجوب حج، مشروط به استطاعت است، ولی تحصـیل اسـتطاعت، بر مکلّف واجب نیست، بلکه هر گـاه «شـرط»، تحقّق یافت، «مشـروط» هم واجب خواهـد بود. واجب، اگر مشـروط به وجود امام نباشد، پس وجود امام لازم نخواهد بود و نصب امام، بر خداوند یا بر مسلمانان، واجب نیست.پاسخ، این است که فرق میان وجوب مشـروط و واجب مشروط، این است که هرگاه وجوب فعل، مشروط باشد، تا شرط تحقّق نیابد، وجوبی در کار نیست، ماننـد وجوب حـج که مشـروط به اسـتطاعت است، ولی هرگـاه واجب، مشـروط باشـد، معنـایش این است که وجوب، مطلق است، ولی تحقُّق آن، متوقّف بر تحقّق شـرط خاصـی است. نمـاز، بر مکلَّف واجب است، ولی انجـام دادن آن، مشـروط به داشـتنِ طهارت است، در این صورت، تحصـیل شـرط، یعنی طهارت، برای انجام دادن واجب، یعنی نماز، واجب خواهد بود. وجوب اجرای حدود و حفظ ثغور اسلام و دفاع از کیان اسلام و امّت اسلامی، نسبت به وجود امام، از این قبیل است؛ یعنی، شارع مقدّس، امور یاد شـده را از مسـلمانان خواسـته است، ولی تحقُّق این خواست شـارع، مشـروط به وجود امـام و پیشوای بـا کفایت و با تـدبیر است.این استدلال در شماری از کتاب‌های کلامی آمده است. تفتازانی، در شرح المقاصد، در تقریر این دلیل گفته است:إنّ الشارع أمَرَ بإقامهٔ الحدود و سدّالثغور و تجهیز الجیوش للجهاد و کثیرٍ من الأُمور المتعلقهٔ بحفظ النظام و حمایهٔ بیضهٔ الإسلام، ممّا لایتم إلّا بالإمام، و ما لایتم الواجب المطلق إلّا به و کان مقدوراً، فهو واجبٌ»؛ [۵۴] شارع، به اقامه‌ی حدود و حفظ مرزها، و مجهّز ساختن سپاه برای جهاد و بسیاری از اموری که به حفـظ نظام امّت اسـلامی و پاسـداری از کیان اسـلام مربوط می‌شود، آن هم اموری که بـدون امام تحقّق نمی‌پـذیرد، امر کرده است و آن چه تحقّق واجب مطلق، متوقّف بر آن است و ایشان قدرت بر آن دارد، واجب است.علّامه حلّی در کتـاب الألـفین، اموری را که تحقّق آن‌ها منوط به وجود امام است، به تفصـیل بیان کرده است. برخی از آن‌ها عبارت است از:الف) جمع آراء بر امور اجتمـاعی که منـاط تکلیف شـارع در آن‌هـا، اجتمـاع است، ماننـد جنگ و جهاد و آن چه در برگیرنـده‌ی مصالح عمـومی اسـت.ب) حفـظ نظـام اجتمـاعی و جلـوگیری از اختلال و هرج و مرج.ج) اجرای حـدود الهی کـه الطـاف الهی بـه شـمار می‌رونـد.د) تولّی و تصدّی امر قضاوت که از نیازهای مبرم اجتماعی است. [۵۵] .این دلیـل، از اقسام دلیل عقلی غیر خالص است، و وجوب امامت، وجوب مقدِّمی و غیری است و نه وجوب نفسی.

وجوب دفع ضررهای عظیم

دلیـل دیگری کـه عـدّه‌ای از متکلّمـان اسـلامی بر وجـوب امـامت اقـامه کرده‌انـد، این است که امـامت، در بردارنـده‌ی منـافع عظیم اجتمـاعی است که نادیـده گرفتن آن‌هـا، فرد و جامعه را دچار زیان‌های بزرگی خواهـد کرد و دفع چنین ضـررهایی، عقلاً و شـرعاً، واجب است. فخر الدین رازی در تقریر این دلیل گفته است:إنَّ نصبَ الإمام یتضـمن دفَع الضـرر عن النفس، فیکون واجباً. أمّا الأوّل، فلأنّا نعلم أنّ الخلق إذا کان لهم رئیس قاهر یخافون بطشه و یرجون ثوابه، کان‌حالهم فی‌الاحتراز عن‌المفاسـد أتمُّ ممّا إذا لم‌یکن لهم هـذا الرئیس.و أمّا إنّ دفع الضـرر عن النفس واجب، فبالإجماع عنـد مَنْ لایقول بالوجوب العقلی، و بضـرورهٔ العقل عند مَنْ یقول به»؛ [۵۶] .نصب امـام، در برگیرنـده دفع ضـرر از خود است، پس واجب است. بیان مقـدمه‌ی نخست، این است که ما می‌دانیم که مردم، هرگاه رهبری توان‌مند داشته باشند که از هیبت‌اش واهمه کنند و به پاداش‌هایش امید بَرَند، از نظر احتراز از مفاسد، نسبت به این که دارای چنین رهبری نباشـند، در وضـعیّت بهتری خواهند بود.امّا وجوب دفع ضرر از خود، از نظر آن کس که به وجوب عقلی اعتقاد ندارد، به اجماع است، و از نظر قائلان به وجوب عقلی، از بدیهیّات عقلی به شمار می‌رود.تفتازانی نیز این استدلال را با شرح و بسط بیش‌تری آورده است و پس از تقریر آن، اشـکالی را مطرح کرده و به آن پاسـخ داده است.اشـکال، این است که مقتضای تقریر یاد

شـده، جز این نیست که هر اجتمـاع بشـری، به رهبر و فرمـانروا نیازمنـد است تـا نظم اجتماعی را برقرار سازد، امّا این مطلب را اثبات نمی‌کنـد که رهبری او بایـد عمومیّت داشـته و امور دنیوی و دینی را شامـل شود، در حـالی که امامت، در اصـطلاح اسـلامی، چنین معنایی را در بر دارد.وی، در پاسخ این اشـکال گفته است:برقراری نظم عمومی به گونه‌ای که در برگیرنده‌ی مصالح دنیوی و دینی مردم باشـد، نیازمنـد رهبری عمومی در عرصه‌ی امور دینی و دنیوی است؛ زیرا، تعـدّد رهبری در منـاطق مختلف، به اختلاـف و نزاع می‌انجامـد، و با اختصاص امامت به امور دنیوی، مصالـح دینی که مهم‌ترین مقصود شارع است، تأمین نخواهـد شـد.تفتازانی، سـپس درباره‌ی مقـدّمه‌ی دوم گفته است: امّا دلیل بر کبرای اسـتدلال، از نظر ما، اجماع است، و از نظر قائلان به وجوب عقلی، حکم قطعی و بـدیهی عقل است. [۵۷] .محقّق طوسـی، بر این اسـتدلال، به عنوان دلیل نقلی، اشـکال کرده و گفته است:این دلیل که فخر الـدین رازی آن را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت آورده است، هر دو مقـدمه‌اش، عقلی است؛ زیرا، مقـدّمه‌ی نخست آن، از قضایای حسن و قبح عقلی است و عقلی بودن مقدّمه‌ی دوم آن نیز که وی به اجماع نسبت داده است، روشن‌تر از مقدمه‌ی نخست آن است، در حالی که او به حسن و قبـح عقلی اعتقاد ندارد. [۵۸] .تفتازانی، در پاسخ به اشـکال محقق طوسی گفته است:این مطلب که چیزی موجب صـلاح یا فساد جامعه‌ی بشـری باشد، به آن چه در حسن و قبح عقلی مورد نزاع و اختلاف است، ربطی ندارد، و وجوب دفع ضرر به این معنا که هر کس آن را ترک کنـد، مسـتحق عِقاب الهی باشد، از نظر عقل، روشن نیست، تا چه رسد به این که روشن‌تر از مقدمه‌ی نخست باشد. [۵۹] .نقد تفتازانی بر محقّق طوسـی، وارد نیست؛ زیرا، درست است که مسئله‌ی مورد نزاع در باب حسن و قبـح عقلی، این است که «فعل»، به گونه‌ای باشـد که از نظر عقل، فاعل‌اش مسـتحق مدح و پاداش یا نکوهش و کیفر باشد، ولی این حکم عقلی، بـدون منشأ و ملاک نیست. ملاک این حکم عقلی، می‌توانـد مصالح و مفاسد عمومی باشد، چنان که می‌تواند کمال و نقص وجودی باشد. [۶۰] بنابراین، هرگاه قبول داشته باشیم که امامت، در بردارنده‌ی مهم‌ترین مصلحت نوعی است، چنان که رازی و تفتازانی و دیگر متکلّمان اهل سنّت به آن اذعان کرده‌اند، قطعاً، از مصادیق حسن و قبح عقلی خواهد بود و از نظر عقل، اهتمام به این مسـئله، کاری است در خور ستایش و فاعل‌اش مستحق مدح و پاداش است و بی اعتنایی به آن، کاری است نکوهیده و فاعل‌اش مسـتوجب نکـوهش و کیفر خواهـد بود. پس، هر دو مقـدمه‌ی اسـتدلال مزبور، عقلی است و در نـتیجه، دلیـل مزبور، از ادلّه‌ی عقلی وجوب امامت خواهد بود و کسـی می‌تواند به آن اسـتدلال کند که حسن و قبح عقلی را پذیرفته باشد.از این جا، تفاوت این دلیل با دلیل پیشـین نیز روشن شد و آن، این که دلیل پیشـین، از ادلّه‌ی عقلی غیر خالص بود، ولی این دلیل، از ادلّه‌ی عقلی خالص است، و وجوب امامت طبق این دلیل، وجوب نفسی است و نه غیری و مقدّمی.

پاورقی

[۱] ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴، طبع لبنان، دارالمعرفهٔ.

[۲] مقاییس اللغهٔ، ج ۱، ص ۲۸.

[۳] بقره: ۱۲۴.

[۴] فرقان: ۷۴.

[۵] هود: ۱۷.

[۶] یس: ۱۲.

[۷] این تعریف، از محقّق طوسی، در رسالهٔ الإمامهٔاست که به ضمیمه‌ی تلخیص‌المحصل به چاپ رسیده است.

[۸] این تعریف، از ابن میثم بحرانی در کتاب قواعد المرام است.

[۹] این تعریف، از علامه حلّی در کتاب الباب الحادی عشر، و فاضل مقداد در کتاب نهج المسترشدین است. [

[۱۰] این تعریف را عضدالدین ایجی در کتاب المواقف از گروهی از اشاعره نقل کرده است، (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵). تفتازانی، آن را از امام رازی نقل کرده است. شرح المقاصد، ج ۱۵، ص ۲۳۴.

[۱۱] این تعریف را قاضی عضد، مؤلِّف کتاب المواقف فی علم الکلام برگزیده است.

[۱۲] این تعریف را سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴ برگزیده است.

[۱۳] جهت آگاهی بیش‌تر در این باره، به کتاب القواعد الکلامیّهٔ اثر نویسنده‌ی این سطور، رجوع شود.

[۱۴] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

[۱۵] إرشاد الطالبین، ص ۳۲۷، نیز ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

[۱۶] تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

[۱۷] قواعد العقائد، ص ۱۱۱.

[۱۸] همان، ص ۱۱۴ – ۱۱۶.

[۱۹] گروهی از شیعه که پس از شهادت امام حسین‌علیه السلام به امامت محمّد بن حنفیه معتقد شدند و بر این عقیده‌اند که او از دنیا نرفته است، بلکه در غیبت به سر می‌برد، و او، همان مهدی موعود است.

[۲۰] قواعد العقائد، ص ۱۱۰.

[۲۱] جهت آگاهی از گرایش‌های اعتقادی مختلف زیدیّه به کتاب الزیدیّه تألیف دکتر احمد محمود صبحی رجوع شود.

[۲۲] شرح المواقف، ج ۷، ص ۳۴۵.

[۲۳] قواعدالعقائد، ص ۱۱۰؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۵؛ تلخیص المحصّل، ص ۴۰۶.

[۲۴] کشف المراد، ص ۴۹۰.

[۲۵] تلخیص المحصل، ص ۴۰۶.

[۲۶] قواعد العقائد، ص ۱۱۱.

[۲۷] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

[۲۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۲۷.

[۲۹] کشف المراد، ص ۴۹۰.

[۳۰] ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۶.

[۳۱] الأباضیّة مذهب إسلامی معتدل، ص ۲۶.

[۳۲] جواهر النظام فی علمی الأدیان و الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۰.

[۳۳] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

[۳۴] شرح الفقه الأکبر، ص ۱۷۹.

[۳۵] شرح العقاید النسفیّهٔ، ص ۱۱۰؛ أُصول الدین، جمال الدین حنفی، ص ۲۶۹.

[۳۶] لمعهٔ الاعتقاد، شرح محمّد بن صالح عثیمین، ص ۱۵۶، طبع مکتبهٔ أضواء السّلف، الریاض.

[۳۷] نساء: ۵۹.

[۳۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

[۳۹] تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

[۴۰] این حدیث، با اندکی تفاوت در تعبیر، به صورت متواتر، در منابع حدیث شیعه و اهل سنّت روایت شده است. منابع آن، مطابق

تحقیق برخی از محقّقان بدین قرار است: الف) منابع شیعی: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷، المحاسن، ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵؛ عیون أخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۵۸؛ إکمال الدین، ص ۴۱۳؛ عقاب الأعمال، ص ۲۴۴؛ غیبة النعمانی، ص ۱۳۰. ب) منابع اهل سنّت: مسند أبی‌داوود، ص ۲۵۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۷۷؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۳۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴؛ ینابیع‌المودّة، ص ۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۵۵. ر.ک: مجلّد هفتم از مصنّفات شیخ مفید، الرسالة الأُولی فی الغیبة، پاورقی، ص ۱۱، سیّد محمّدرضا حسینی جلالی.

[۴۱] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

[۴۲] شرح العقائد النَسَفیة، ص ۱۱۰.

[۴۳] شرح الفقه الأکبر، ص ۱۷۹.

[۴۴] النبراس، ص ۵۱۲.

[۴۵] تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

[۴۶] همان.

[۴۷] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶.

[۴۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶.

[۴۹] شرح العقائد النسفیّة، ص ۱۱۰.

[۵۰] نهایة الأقدام، ص ۴۷۹.

[۵۱] غایةالمرام، ص ۳۶۴.

[۵۲] المغنی، مبحث امامت، ج ۱، ص ۴۷.

[۵۳] الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۵۴، چ بیروت، مکتبة الهلال، ۱۴۲۱ ه. ق.

[۵۴] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶ – ۲۳۷. نیز رجوع شود: شرح المواقف، ج ۸ ص ۳۴۶؛ شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۰؛ غایةالمرام فی علم الکلام، ص ۳۶۶.

[۵۵] الألفین، ص ۷ – ۸.

[۵۶] تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

[۵۷] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۷ – ۲۳۸.

[۵۸] تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

[۵۹] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۸.

[۶۰] برای آگاهی بیش‌تر در این باره، به کتاب القواعد الکلامیّة، از این نویسنده رجوع شود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».